

بایسته‌های کمی و کیفی مواد آموزشی رشته زبان و ادبیات عربی با تکیه بر نقد کتاب *ملاح النثر الحدیث و فنونه*

پیمان صالحی*

چکیده

با عنایت به اینکه متون منشور معاصر، علاوه بر جنبه آموزشی، بیش از هر زمان دیگری، منعکس‌کننده فرهنگ بر آن است، کتابی که به عنوان منبع درسی معرفی می‌شود، علاوه بر ساختار شکلی و محتوایی مناسب، باید مطابق با جدیدترین نظریه‌ها و رویکردهای ادبی باشد تا بتواند رسالت ادبی خویش را به انجام برساند. در همین راستا، پژوهش مذکور تلاش کرده است به روش بازخوانی اثر و در دو بخش تحلیل کمی و کیفی نشان دهد آیا کتاب «ملاح النثر الحدیث و فنونه»، از پتانسیل لازم به عنوان یک منبع درسی برای رشته زبان و ادبیات عربی برخوردار است؟ نتایج حکایت از آن دارد که علی‌رغم داشتن محاسنی چون خط کاملاً خوانا، صفحه‌آرایی مطلوب و عملکرد فنی برخی از نویسندگان کتاب مذکور، معایب کمی و کیفی فراوانی دارد که در صورت ارائه به عنوان کتاب درسی، بسیار ضعیف و ناقص خواهد بود. استفاده بسیار اندک و جزئی از علائم ویرایشی، نبود فهرست منابع و کتاب‌شناسی تاریخ ادبیات، از جمله معایب کمی کتاب مذکور است. عدم تجدید چاپ کتاب پس از ۲۱ سال، نقصان موضوعی و محتوایی عناوین، بی‌نظمی و عدم انسجام مطالب، عدم دقت کافی در استناددهی، عدم استفاده از منابع متعدد، معتبر و به‌روز و نیز نقصان در ارائه مطالب و استنباط غلط، از مهمترین معایب کیفی این کتاب است.

کلیدواژه‌ها: ملاح النثر الحدیث و فنونه، رشته زبان و ادبیات عربی، مواد آموزشی، نقد.

۱. مقدمه

متون آموزشی در رشته‌های علوم انسانی بسیار بااهمیت‌تر از دیگر رشته‌هاست؛ زیرا متون آموزشی در این رشته به منزله همه آن موادی است که آموزش در دیگر رشته‌ها، غالباً با

*استادیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه ایلام salehi@ilam.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۲/۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۴/۵

آن سر و کار دارند. از سوی دیگر، متون در رشته‌های علوم انسانی علاوه بر جنبه‌های آموزشی، نقش پرورشی بسیار مهمی را نیز برعهده دارد، چراکه هم تابعی از فرهنگ و باورهای جامعه و هم به شدت تأثیرگذار بر آنهاست (سلیمی، ۱۳۹۴: ۹۲). در این زمینه، متون منشور معاصر از جمله داستان کوتاه، نمایش‌نامه و... بیشترین بازتاب فرهنگی را دارند؛ لذا از اهمیت بالاتری نیز برخوردارند؛ بنابراین لازم است از جنبه کمی و کیفی، پتانسیل لازم برای معرفی به عنوان یک منبع درسی را داشته باشند. به برخی از مهمترین این ویژگی‌ها اشاره می‌شود:

از جنبه کمی باید خطی کاملاً خوانا و واضح و صفحه‌آرایی مطلوبی داشته باشد. طرح جلد باید مناسب با محتوای کتاب باشد به گونه‌ای که بتواند خواننده را تا حدود زیادی به محتوای کتاب رهنمون شود. «برخلاف گذشته که جلد کتاب، فقط به منظور محافظت از برگه‌های کتاب بود؛ امروزه ارتباط مستقیم و معناداری میان جلد و طرح آن و مطالبی که در متن است، وجود دارد.» برای اطلاع بیشتر، نک: (خشه، ۱۳۹۴: صص ۳۹-۲۳). طرح جلد ساده و خالی از هر گونه آرایه و ضمائم مانند تمرین، تصویر، جدول و نقشه، موجب یکنواختی کتاب می‌گردد مخصوصاً اگر حجم کتاب زیاد باشد، در صورت ارائه به عنوان منبع درسی، ملال‌آور خواهد بود. استفاده مناسب و به موقع از علائم ویرایشی، در درک مطلب، بسیار مؤثر است. در پایان کتاب، فهرست اعلام، فهرست منابع و کتاب‌شناسی تاریخ ادبیات، ذکر شود. از ناحیه کیفی هم باید متناسب با آخرین نظریه‌ها و رویکردهای ادبی و نیز آثار نویسندگان کشورهای هم‌زبان باشد. نباید فاصله زیادی با آخرین تجدید چاپ آن وجود داشته باشد. تا جایی که ممکن است اغلاط تایپی و اشتباهات نحوی نداشته باشد. عناوین و موضوعات باید جامع و مانع باشد. مطالب کتاب باید منظم، منسجم و هدفمند ارائه شده باشد. استنادات کتاب باید با دقت و وسواس خاصی انجام شود تا مبدا دچار سرقت ادبی گردد. در کنار اینها باید از منابع متعدد و معتبر و به‌روز استفاده شود. نثر کتاب باید یکدست باشد نه اینکه برخی جاها ادبی و بعضی جاها، علمی نوشته شود.

۱-۱. روش تحقیق و سؤالات آن

پژوهش مذکور به صورت بازخوانی اثر، تلاش کرده است با نقد و بررسی کتاب «ملامح النثر الحدیث و فنونه»، پاسخگوی سؤالات زیر باشد:

بایسته‌های کمی و کیفی مواد آموزشی رشته زبان و ادبیات عربی ... ۱۱۳

۱- مهمترین محاسن و معایب کمی و کیفی کتاب مذکور در صورت ارائه به عنوان یک منبع درسی، چیست؟

۲- چه راهکارهایی برای تقویت کمی و کیفی کتاب مذکور وجود دارد؟

۱-۲. پیشینه تحقیق

در سالهای اخیر کارهای خوبی در زمینه نقد و بررسی کتابهای درسی صورت گرفته است که به برخی از آنها اشاره می‌شود: «نقد و بررسی کتاب المدارس الأدبیه و مذاهبها» (۱۳۹۳)، نوشته صلاح الدین عبدی، «نگاهی پژوهشی به نصوص حیه من الأدب العربی المعاصر» (۱۳۹۳)، نوشته فرهاد رجبی، «نقدی بر تاریخ الأدب العربی فی العصرین المملوکی و العثماني» (۱۳۹۳)، اثر صادق عسکری، «انسجام و هدف‌مندی مواد آموزشی در عرصه آموزش مهارت‌های زبان (بررسی موردی: لغة الأعلام)»، اثر مسعود فکری، «بررسی و نقد کتاب فی البلاغة العربیة والأسلوبات اللسانیة: آفاق جدیدة» (۱۳۹۴) نوشته محمد خاقانی اصفهانی، «بررسی و نقد کتاب النحو الغالب» (۱۳۹۴)، اثر محمد اجاقی و سیدمحمدرضا ابن الرسول، «الصرف ۱ در ترازوی نقد» (۱۳۹۴)، نوشته وصال میمندی و نعیمه خبازی اشرف، «ضرورت بازتحلیل متون آموزشی گروه‌های عربی دانشگاه‌های کشور، رویکردی انتقادی به (الشعر العربی الحدیث من أحمد شوقی إلى محمود درویش)» (۱۳۹۴)، به قلم علی سلیمی. خوشبختانه توجه برخی از نویسندگان به نقدی که از آثارشان صورت گرفته، باعث شده تا در چاپ‌های بعدی، آثار خود را از جنبه کمی و کیفی، تقویت کنند.

۱-۳. معرفی کتاب «ملاح النثر الحدیث و فنونه»

کتاب مذکور، اثر مشترک عمر دقاق، محمد نجیب تلاوی و مراد عبدالرحمن مبروک بوده که در سال ۱۹۹۷م. توسط انتشارات «دار الأوزاعی» بیروت به چاپ رسیده و مشتمل بر پنج فصل است:

در فصل اول (۸۲-۱۱) که توسط عمر دقاق نوشته، عوامل شکوفایی نهضت ادبی عربی، وضعیت مقاله در ادب عربی، معرفی بزرگان نثر جدید به همراه نمونه‌هایی از نثر آنان مطرح شده است.

فصل دوم (۸۳-۱۸۰) به وسیله محمد نجیب تلاوی به مسأله نمایش‌نامه، چگونگی شکل‌گیری و عوامل پیشرفت آن به همراه بررسی آثار نمایش‌نامه نویسان برجسته عربی

همچون توفیق حکیم، احمد شوقی و صلاح عبدالصبور، در دو بخش منشور و منظوم، پرداخته شده است.

فصل سوم (۳۲۹-۱۸۳)، توسط مراد عبدالرحمن مبروک به مسأله داستان کوتاه عربی، چگونگی شکل‌گیری و پیشرفت آن و بررسی ساختاری و مضمونی برخی از داستان‌های کوتاه، اختصاص پیدا کرده است.

فصل چهارم به داستان بلند و رمان عربی اختصاص دارد. این فصل، توسط دو نویسنده به رشته تحریر درآمده است. تلاوی در بخش اول این فصل (۳۶۴-۳۳۱) پیرامون چگونگی شکل‌گیری و رشد داستان و رمان عربی در گذشته و حال پرداخته است و مبروک در بخش دوم آن (۴۳۶-۳۶۵)، وضعیت داستان و رمان عربی را در دوره رئالیسم و پس از آن و نیز خصوصیات آنها مورد بررسی قرار داده است.

فصل پنجم (۵۰۲-۴۳۷) به معرفی بزرگان نثر جدید عربی اختصاص دارد و این قسمت مشترکاً توسط هر سه نویسنده، نگارش شده است. مبروک «محمود تیمور» (۴۵۶-۴۴۱)، دقاق «ابراهیم مازنی» (۴۸۱-۴۵۷) و تلاوی «طه حسین» (۵۰۲-۴۸۳) را با سبک و سیاق خاص خود، معرفی کرده‌اند.

۲. نقد کتاب ملامح النثر الحديث وفنونه

در این قسمت، ابتدا محاسن و معایب کمی کتاب مذکور، مورد بحث قرار گرفته و در ادامه به صورت مفصل، محاسن و معایب کیفی آن، بررسی شده است. علاوه بر پیشنهاداتی که در ضمن بیان معایب کتاب به مناسبت ذکر شده، به صورت ویژه در پایان مبحث محاسن و معایب کتاب، برای بهبود وضعیت کمی و کیفی این اثر، راهکارهایی ارائه گردیده است.

۲-۱. محاسن و معایب کمی (شکلی) کتاب

کتاب «ملامح النثر الحديث وفنونه»، ۵۰۲ صفحه دارد و از نظر حروف‌چینی و نوع خط، کاملاً خوانا و واضح است. یکی از نکات مثبت در تعیین قلم، عناوین کتاب است؛ متفاوت بودن اندازه عناوین با متن کتاب به این صورت است که بزرگ‌تر و به صورت ایتالیک، برجسته شده است. با اینکه صحافی آن، معمولی است، اما صفحه‌آرایی و پاراگراف‌بندی مطلوبی دارد. با توجه به اینکه عناصر داستانی، رهاورد مغرب زمین است، نویسندگان مذکور سعی داشته‌اند معادل دقیق و علمی و مناسب هر اصطلاح را به زبان عربی بیان کنند.

برای پرهیز از اشتباه و برداشت نامناسب خواننده، معادل لاتین هر اصطلاح روبه‌روی آن در پراتنز نگاشته شده است.

در کنار محسّنات شکلی مذکور، نقاط ضعفی نیز در این زمینه وجود دارد از جمله: طرح جلد آن، ساده و معمولی و خالی از هر گونه آرایه‌ای است. هیچ نمود و نماد و شمایی که به متون منتور، مربوط باشد در آن مشاهده نمی‌شود. این کتاب از هر گونه ضائمی مانند تمرین، تصویر و جدول، خالی است. تنها در صص ۳۹۱ و ۳۹۳ دو نمودار، آن هم مربوط به یک داستان، آمده است.

در کتاب مورد بحث، هر سه نویسنده و البته بیشتر دقاق و تلاوی، به صورت بسیار اندک و جزئی، از علائم ویرایشی، استفاده کرده‌اند؛ این در حالی است که به کارگیری علائم سجاوندی در نوشتار هر متنی ضرورت دارد. این مهم به ویژه در کتاب‌ها و مقاله‌های علمی از ضرورت بیشتری برخوردار است. مفاهیمی که در چنین نوشته‌هایی وجود دارد «به ابزار محکم‌تر و روشن‌تر و کامل‌تری نیاز دارد و به علت تفاوت با زبان عامیانه و زبان اداری و روزنامه‌ای به توانایی و دقت بیشتری نیز نیازمند است.» (غلامحسین زاده، ۱۳۹۰: ۱).

۲-۲. معایب کیفی (محتوایی) اثر

در این قسمت به صورت مبسوط، پیرامون هر کدام از ایرادات محتوایی این اثر، مطالبی ارائه می‌شود:

۲-۲-۱. تجدید چاپ نشدن کتاب

یکی از بزرگ‌ترین کاستی‌های اثر حاضر، عدم تجدید چاپ آن است. از زمان چاپ اولیه آن تا کنون ۲۱ سال می‌گذرد. در این مدت در حوزه ادبیات معاصر، شاهد شکل‌گیری آثار متعدّد و متنوعی هستیم؛ بنابراین چاپ مجدد آن مطابق معیارهای جدید، امری ضروری است.

۲-۲-۲. مشخص نبودن اهداف تألیف

با توجه به اینکه این کتاب باید بیشتر به دنبال بیان ویژگی‌های متون جدید مانند نمایش-نامه، داستان کوتاه و رمان و تأثیر آنها بر نثر عربی باشد؛ اما در بسیاری از موارد، دغدغه اصلی نویسندگان معلوم نیست. به عنوان نمونه مشخص نیست که در بخش نمایش‌نامه،

هدف اصلی نجیب تلاوی، چگونگی تشکیل این گونه ادبی بوده یا تأثیر آن بر ادب عربی؟! البته در برخی موارد نشان می‌دهد که به دنبال بیان تأثیر آن بر متن عربی است مانند: «کانت محاولاته (أبو خليل القباني) المسرحية خطوة جديدة نحو نص عربي...» (ص ۱۲۶) و نیز «کانت عودة جورج أبيض إلى مصر مثمرة للفن المسرحي عامة وللنص المسرحي خاصة...» (ص ۱۲۷) اما در بسیاری از موارد فقط به دنبال بیان نحوه شکل‌گیری و پیشرفت این ژانر ادبی بوده است نه چیز دیگر؛ به عبارت بهتر، در این بخش، بسیار نادر است که نمایش‌نامه‌ای را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده باشد مانند صص ۱۷۰-۱۶۶. واقعیت این است که این کتاب بیشتر به دنبال بیان تاریخ تغییر و تحولات متون نثری جدید است نه بررسی خود متون. اینکه از چه زمانی شروع شده‌اند، به مرور چه کسانی بر آنها تأثیرگذار بوده‌اند، در چه زمانی دچار رکود شده‌اند و مجدداً تحت تأثیر چه شرایطی دوباره اوج گرفته‌اند. بیشتر تاریخ ادبیات است تا بررسی و تحلیل متون نثر جدید عربی.

۲-۲-۳. بررسی نکردن نقش مجلات در تغییر و تحولات نثر جدید

یکی از نقاط ضعف این کتاب، عدم بررسی نقش مهمی است که مجلات در تحول و پیشرفت نثر جدید داشته‌اند و این مسأله از دو جنبه اهمیت دارد: یکی در بحث مقاله-نویسی، مخصوصاً اینکه یکی از مباحث اصلی این کتاب، بحث مقاله است. نک: (صص ۴۵-۱۸)

دوم اینکه برخی نویسندگان عرب، داستان‌هایی را از دیگر زبان‌ها به زبان عربی ترجمه و در مجلات آن روزگار منتشر می‌کردند. از جمله رفاعه طهطاوی که داستان «ماجراجویی-های کلیماک» اثر فنیلون (Fenelon) را ترجمه کرد و در سال ۱۸۶۷ در بیروت به عنوان «مواقع الأفلاك في وقائع كليماك» منتشر شد و به سرعت در لبنان و مصر مورد استقبال عموم قرار گرفت (أسد، ۱۹۹۹: ۱۳۵). ترجمه داستان‌های اروپایی در خلق داستان در ادب عربی تأثیر فراوانی برجای گذاشت.^۱ برای اطلاع بیشتر از نقش مجلات در تغییر و تحولات نثر جدید عربی، نک: «نجم، ۱۹۶۶: ۶۹-۶۵».

۲-۲-۴. اغلاط تایپی

متأسفانه، اغلاط تایپی در این کتاب موج می‌زند؛ با این حال، این اغلاط به گونه‌ای نیست که باعث فهم ناقص مطلب گردد. برای نمونه به مواردی از آنها اشاره می‌شود:

ص ۲۴ «ولکم» (ولکن)، ص ۲۵ «غد» (غدا از افعال ناقصه)، ص ۲۶ «أولوان» (ألوان)، ص ۴۹ «أوسط» (أواسط)، ص ۵۰ «نقالاً» (نقلأ)، ص ۹۶ آلتی (التی)، ص ۱۲۳ «المسرع» (المسرح)، ص ۱۲۷ «بالغة العربية» (بالغة العربية)، ص ۱۳۵ «فما أن قضی...» «فما إن قضی...»، ص ۱۳۱ «عل» (علی)، ص ۱۸۸ «المتغیرات السیاسة» (المتغیرات السیاسیة)، ص ۲۰۱ «وهما تکن» (ومهما....)، ص ۲۰۲ «فی أكثرن موضع» (فی أكثر من موضع)، ص ۲۰۹ «المحاولات الولی» (الأولی)، ص ۲۱۳ و ۲۶۹ «عم» (عام)، ص ۲۱۸ «کنا» (کما)، ص ۲۴۴ «ارتباط» (ارتبط) این خطا در همان صفحه، دو بار تکرار شده است. ص ۲۶۰ «هم القادرون من علی» (هم القادرون علی)، ص ۲۷۵ کلمه «الاجتماعیة» دوبار پشت سر هم تکرار شده است. ص ۲۷۲ «إلی أنه لم یعرف»، «إلاّ أنه»، ص ۲۸۷ «لغة المفارقة» (اللغة المفارقة)، ص ۳۲۳ «لیسس» (لیس)، ص ۳۴۳ «شخصیات» (شخصیات)، ص ۳۴۸ «السیی» (السیی)، ص ۳۶۹، «وعلیه فإن الكاتب الواقعیة التسیجیلیة علیه أن...» (علیه) اول زائد است. ص ۳۸۵ «الأض»، (الأرض)، ص ۳۹۰ «فی شکل» دو بار پشت سر هم تکرار شده است. ص ۳۹۶ «تسغرق»، (تستغرق)، ص ۴۱۳ «منخفض»، (منخفض)، ص ۴۳۴ «خام الخلیلی»، (خان الخلیلی).

۲-۲-۵. اشتباهات نحوی

علی‌رغم اینکه نویسندگان این کتاب از اساتید برجسته ادبیات عرب هستند، اما در مواردی، دچار اشتباهات نحوی شده‌اند و نوشتار آنان با قواعد نحوی سازگار نیست، به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود:

ص ۳۱ در عبارت «واضح أن هذه المقاطع الثرية التي كتبها محمد عبده مغايرة لما كتبتنه من قبل»، فعل «كتبتنه» باید به صورت «كتبه» نوشته شود چون به محمد عبده برمی‌گردد.

ص ۹۱ در عبارت «قصدوا التمثيل والممثلين والممثلات» و نیز ص ۹۶ در عبارت «ولذلك طالبوا المسرحی بالحياد»، مرجع ضمیر واو مشخص نیست.

ص ۹۳ «وقد أتخذ ارسطو...» (وقد اتخذ ارسطو...)، همزه باید به صورت وصل باشد نه قطع.

ص ۱۹۹ «صياغة الأسلوب السجع» (أسلوب السجع). اسلوب مضاف است و نباید ال بگیرد.

ص ۲۴۳ «بل أن بعضهم...» (بل إن بعضهم...) که در صفحه بعد هم تکرار شده است. پس از «بل»، همزه «ان» به صورت مکسور می‌آید.

و در ص ۳۸۶ «وقبض علیه وسط جموع الحاضرين وحكموا عليه بالإعدام»، بهتر است فعل «حکموا علیه»، به صورت مجهول (حُكِمَ علیه)، بیاید؛ چون فعل قبل از آن نیز به صورت مجهول آمده است.

۲-۲-۶. نقصان موضوعی و محتوایی عناوین

در بسیاری از موارد، عناوین این کتاب یا اشکال دارد یا محتوای آنها ناقص است که به آنها اشاره می‌شود:

۱- اگر در ص ۹۹ در ذیل عنوان «الشخصية»، عنوان‌بندی‌های دیگری که مربوط به این قسمت است بیاید بهتر خواهد بود مانند: الشخصيات الأولية والثانوية، والشخصيات المسطحة والدينامية (النامية).

۲- ص ۱۱۱ در ذیل عنوان «الفكرة والصراع المسرحي» کار خوبی که تلاوی انجام داده این است که در این زمینه، به مرور، پیشرفت‌های اروپاییان را در خصوص نمایش‌نامه بررسی کرده و به تناسب آن، تأثیر این تغییر و تحولات را بر روی نمایش‌نامه‌های عربی مورد واکاوی قرار داده است؛ با این حال، عنوان مذکور چندان گویای کار ارزشمند نویسنده نیست. به نظر می‌آید این عنوان بهتر باشد: «تطور الفكرة والصراع المسرحي وتأثيره على الأدب العربي».

۳- بعضی از مطالبی که در ص ۱۹۰ (در راستای تغییر و تحول داستان کوتاه) در ذیل عنوان «العامل الحضاري» آمده است مانند ارسال گروه‌های علمی و پژوهشی به اروپا، انتشار روزنامه، افتتاح مدارس و کتابخانه‌ها، عامل فرهنگی هستند و باید در ذیل عنوان مربوط به خود در ص ۱۹۲ «العامل الثقافي» مورد بررسی قرار گیرد. در همین قسمت (العامل الثقافي) مباحثی که پیرامون تأثیر استعمار بر فعالیت‌های فکری، ادبی و فرهنگی، مطرح شده، سیاسی است و باید تحت عنوان «العامل السياسي» مورد بررسی قرار گیرد نه (العامل الحضاري)؛ علاوه بر این، مطالبی که در ص ۱۹۵ تحت عنوان «العامل الاجتماعي» آورده شده، سیاسی است؛ بنابراین ضرورت حضور عنوانی جدید به نام (العامل السياسي)، بیشتر مطرح می‌شود.

۴- در ص ۲۲۸ عنوان «محمد تیمور» برای کار ارزشمندی که مبروک انجام داده است اصلاً مناسب نیست بهتر بود این عنوان اینگونه می‌آمد «دراسة نقدية حول مجموعة "ماتراه العيون" القصصية لمحمد تیمور». همین کار باید با میخائیل نعیمه ص ۲۳۴ و عیسی عبید ص ۲۳۷ صورت می‌گرفت؛ البته با توجه به اینکه در این قسمت، برخی از آثار میخائیل

نعیمه به صورت فنی بررسی شده است، بهتر بود هر چند به صورت گذرا یا در پاورقی، نقش «الرابطة القلمیة» در پیشرفت نثر عربی و فنون آن مورد بررسی قرار می‌گرفت؛ زیرا این انجمن، نویسندگان بسیار برجسته‌ای همچون جبران خلیل جبران، میخائیل نعیمه، نسیب عریضه و... را با آثاری شهیر به دنیای ادبیات معرفی کرد. (نک: بقاعی، ۱۹۹۰: ۲۸۰-۲۶۳؛ ناعوری، ۱۹۶۷: ۷۰-۵۶).

۵- مطالب ص ۳۵۸ تا ۳۶۰ باید در ذیل عنوان جداگانه‌ای به اسم «تطور الاتجاه الذاتی فی الأدب العربی» یا «تطور الروایة الذاتية فی الأدب العربی» مورد بررسی قرار گیرد؛ البته نکته قابل ذکر در این بخش این است که نویسنده محترم از یک نکته مهم غفلت کرده و آن این است که طه حسین در «الایام» و توفیق حکیم در «یومیات نائب فی الأریاف» هدفشان تنها نوشتن زندگی‌نامه نبوده است؛ بلکه در کنار آن، مشکلات جامعه مصری نیز را به تصویر کشیده‌اند.

۶- در مبحث «الواقعیة التسجيلیة والنقدیة» (صص ۳۷۸-۳۶۸)؛ یعنی بیان حقایق جامعه از زبان نویسنده به گونه‌ای که خود نویسنده، شاهد ماجراهایی واقعی بوده که اکنون آنها را به صورت یک رمان درآورده است (ورقی، ۱۹۸۲: ۷۸)، دو نکته قابل تأمل است: اول اینکه فقط آثار محفوظ را بررسی کرده است حال اینکه بسیار مناسب‌تر بود اگر به آثار محفوظ در قسمت بعدی یعنی «الواقعیة الإشتراکیة» که بررسی پیوند ادبیات با جامعه است، می‌پرداخت. دیگر اینکه بهتر بود نیم‌نگاهی هم به «قندیل أم هاشم» اثر یحیی حقی، «زینب» نوشته حسین هیکل، «قهوة المواردی» اثر محمد جلال، «نفوس من ذهب و نحاس» و «هارب من الأیام» از آثار ثروت اباطه، «المعذبون فی الأرض» نوشته طه حسین، می‌انداخت و چون این نویسندگان همگی از مصر هستند می‌توانست مقایسه مناسبی در خصوص نحوه عملکرد نویسندگان مذکور برای بیان واقعیات مصر انجام دهد و به تبع آن می‌توانست در راستان اهداف اصلی تدوین کتاب، گامی بلند و مؤثر بردارد.

۲-۲-۷. انسجام نداشتن مطالب

یکی از ضعف‌های بزرگ این کتاب، این است که بی‌نظمی و عدم انسجام مطالب، در سراسر آن موج می‌زند. علت اصلی آشفتگی و بی‌نظمی این است که هر کدام از این سه نویسنده، نوشتن بخشی از این کتاب را برعهده گرفته‌اند؛ ولی در خصوص روش کار، اصلاً با یکدیگر هماهنگی نداشته‌اند؛ لذا تفاوت فراوانی میان آنان در اسلوب نگارش، روش ارجاع‌دهی، چگونگی بررسی آثار و... وجود دارد، به تمام این موارد، بی‌دقتی فراوان

نویسندگان محترم را نیز باید اضافه کرد؛ به همین دلیل، ما شاهد بی‌نظمی و آشفتگی زیادی در تدوین این کتاب هستیم که مشخصاً به مواردی از آنها اشاره می‌شود:

۱- در بحث «عوامل ازدهار الأدب العربی الحدیث» (ص ۱۷) بهتر بود شماره‌های ۴ و ۲ که در خصوص نقش‌های محمدعلی پاشا و اسماعیل پاشا است با هم ادغام می‌شد یا شماره ۵ و ۶ که در خصوص تأثیر چاپخانه در نهضت ادبی عربی است در ذیل شماره ۱ می‌آمد. یکی از عوامل اصلی شکوفایی نهضت ادبی، مجلات بودند که به جای اشاره‌ای گذرا به آنها در مبحث مربوطه (صص ۱۷-۱۹)، در خصوص این مطلب به فاصله زیاد و دقیقاً در ص ۴۵ بحث شده است.

در همین قسمت نیز کم‌کاری فراوانی دیده می‌شود از جمله:

در ص ۱۸ در بحث عوامل شکوفایی نهضت ادبی، به کاروانی که ناپلئون به همراه خود آورد و در میان آنها، حدود ۱۵۰ دانشمند و متخصص در زمینه‌های مختلف بود، (فاخوری، ۱۳۹۱: ۶۴۴) و نیز به نقش مستشرقین در نهضت ادبی اشاره نشده است، حال اینکه بسیاری از آثار ادبای عرب دوره‌های جاهلی، اموی و عباسی، توسط آنان جمع‌آوری و تدوین شد و همین باعث گردید تا آنان با آثار درخشان گذشته خود بیشتر آشنا شوند و روح غیرت برای تغییر اوضاع در آنان دمیده شود. ایجاد دانشکده‌ها، حفظ نسخه‌های اصلی دواوین شاعران و کتاب‌های نویسندگان عرب دوره‌های پیشین در کتابخانه‌های بزرگ اروپایی و برگزاری کنفرانس‌های گوناگون در کشورهای عربی، از دیگر اقدامات بسیار تأثیرگذار آنان در نهضت ادب عربی بود. نک: (بقاعی، ۱۹۹۰: ۱۵۲-۱۴۶).

دقاق در این مبحث، خواسته یا ناخواسته، کمتر به نقش لبنان در نهضت ادبی پرداخته و بیشتر به مصر اهمیت داده است. مخصوصاً اینکه در ص ۲۲ شماره ۹ فقط به تأسیس «الجامعة المصرية» در سال ۱۹۰۸ اشاره کرده است؛ این در حالی است که نهضت ادبی از لبنان شروع شد. در بحث از همین عوامل شکوفایی نهضت ادبی، نویسندگان به اعزام گروه‌های دانشجویی از مصر اشاره نموده است؛ حال آنکه لبنان در این زمینه، پیشرو بوده است. برای کسب اطلاع بیشتر در خصوص نقش لبنان در نهضت ادبی، نک: (بقاعی، ۱۹۹۰: ۴۸-۴۲)؛ علاوه بر این، داستان در لبنان دارای ریشه‌های بسیار عمیق‌تری نسبت به سایر کشورهای عربی است و هیچ‌کسی نمی‌تواند انتقال داستان به مصر و آشنا نمودن آنان، توسط لبنانی‌ها را انکار نماید. لبنانی‌ها به خاطر ارتباط زودتر با فرهنگ غربی، داستان‌های بسیاری را از زبان‌های فرانسوی، انگلیسی، روسی و آلمانی به عربی ترجمه کردند. از

بایسته‌های کمی و کیفی مواد آموزشی رشته زبان و ادبیات عربی ... ۱۲۱

جمله این افراد، سلیم بستانی (۱۸۸۴-۱۸۴۸)، نجیب حداد (۱۹۱۱-۱۸۵۹)، نقولا رزق الله (۱۹۱۵-۱۸۶۹)، طانیوس عبده (متوفی ۱۹۲۶) و نقولا الحداد (۱۹۵۴-۱۸۷۰) است. با اینکه نقش مهاجرت به آمریکا، نک: (بقاعی، ۱۹۹۰: ۱۰۰-۸۸) و سفر و تجارت در نهضت ادب عربی مخصوصاً در لبنان و مصر بسیار تأثیرگذار بوده است. نک: (بقاعی، ۱۹۹۰: ۱۷۲-۱۶۷ و ۲۰۱-۱۹۸)، اما متأسفانه در این کتاب، هیچ گونه اشاره‌ای به آنها نشده است.

۲- در مبحث «نماذج نثرية» (صص ۸۲-۶۵)، در برخی موارد نام کتاب را ذکر کرده است و در برخی موارد خیر. در همین مبحث در ص ۶۹ برخلاف موارد دیگر، نظر یکی از ناقدان را در مورد باحثة البادية آورده، بعضی شخصیت‌ها را معرفی کرده و از کنار برخی‌ها گذشته است. از بعضی‌ها دو متن انتخاب کرده، برخی نثرها کوتاه است و بعضی خیلی طولانی مانند نثر احمد حسن زیات و ابراهیم مازنی؛ در حالی که خواننده در جای جای این کتاب، شاهد حضور این دو نویسنده و نثر آنان است. در همین بخش از شخصی به نام یوسف اسعد غانم سخن گفته که خیلی هم مشهور نیست با این حال اصلاً معرفی نشده است.

۳- تلاوی در مبحث مربوط به نمایش‌نامه، در خصوص دلایل ارتباط نمایش‌نامه با دین، فقط دلیل اول را بیان می‌کند: «لأنهم أولاً لم ینسوا أنهم فی دور العبادة.» و دلایل دیگر را فراموش کرده است بیاورد. (ص ۸۸). در ص ۱۳۰ و ۱۳۱ بدون ترتیب، مطلبی از مصر، سپس از لبنان و مجدداً از مصر آورده است. در ص ۱۵۴ در ذیل عنوان «الإتجاه السیاسی» پیرامون برخی نمایش‌نامه‌ها، خلاصه‌ای ارائه کرده و از کنار برخی دیگر گذشته است. در همین بخش در ص ۱۵۶ به اشتباه موضوع نمایش‌نامه‌های «ابتسام فی قصص الإتهام» و «ثلاثة علی واحد» را سیاسی دانسته است در حالی که موضوع این دو نمایش‌نامه بحث ازدواج و پدرسالاری است که باید در ذیل عنوان قبل از آن، که «الإتجاه الإجتماعی» است مورد بررسی قرار گیرد. در ص ۱۶۲ در خصوص نمایش‌نامه‌های احمد شوقی مطالبی را بیان کرده و سپس در پایین همین صفحه تحت عنوان «أحمد شوقی»، همان مطالب را بازگویی کرده است. در ص ۱۷۲ در ذیل عنوان «الشرقاوی» بدون مناسبت از نمایش‌نامه نویسان دیگری سخن گفته است.

مطالب ص ۳۴۵ زائد و نامربوط با مبحث اصلی است. آوردن مطلب ص ۳۵۲ تحت عنوان «أدیب» لیست امتداداً للآیام»، اصلاً ضرورتی ندارد.

۴- تمام مطالبی که مبروک در ص ۱۹۳ در مورد نقش روزنامه در شکوفایی نهضت ادبی آورده شده است، بهتر بود به ص ۲۰، ذیل شماره ۷، جایی که آقای دقاق این عوامل را مورد بررسی قرار داده است، منتقل شود.

دقاق در ص ۵۹ در خصوص اسلوب منفلوطی، مطالبی ذکر کرده است و در ص ۶۵ قطعه- ای از نثر او را آورده است و مبروک در ص ۲۰۵ زندگی‌نامه او را بیان کرده است؛ بهتر بود در همان ص ۵۹ شرح مختصری از زندگی او آورده می‌شد.

مبروک در ص ۲۳۴ همان مطالبی را ذکر کرده که دقاق در ص ۷۰ پیرامون میخائیل نعیمه آورده است.

تمام این موارد، نشانه عدم هماهنگی میان نویسندگان کتاب است.

مبروک در ص ۲۷۶ شرحی از زندگی‌نامه عجیلی را آورده است؛ حال اینکه چند صفحه قبل و درست در ص ۲۶۹ بحث نسبتاً مفصلاً در مورد آثار عجیلی دارد، بهتر است اول خواننده را با زندگی‌نامه نویسنده آشنا کرد و در ادامه، آثار او را مورد بررسی قرار داد.

در بخش «الروایة الواقعیة» (صص ۳۹۰-۳۶۵)، ما با بی‌نظمی در ارجاع‌دهی مواجه می‌شویم. برخلاف موارد قبلی که آدرس منابع در پایین صفحه ذکر شده است.

مبروک در قسمت «الواقعیة الإشتراکیة» (صص ۳۸۲-۳۷۸) بنا را بر این گذارده است که از این منظر، دو داستان از یوسف ادریس به نام «الحرام» محصول سال ۱۹۵۹ و «العیب» نوشته شده در سال ۱۹۶۲ را مورد بررسی قرار دهد که فقط به بررسی اولین مورد پرداخته و ذکری از مورد دوم به میان نیاورده است.

۵- در بخش پایانی کتاب، تحت عنوان «أعلام النثر العربی الحدیث»، سه نفر از نویسندگان شهیر عرب: «محمود تیمور»، «ابراهیم مازنی» و «طه حسین» به ترتیب توسط مبروک، دقاق و تلاوی، مورد بررسی قرار گرفته‌اند؛ اولاً علت انتخاب این سه نویسنده، مشخص نیست، ثانیاً روش کار آنان با هم متفاوت است. مبروک و تلاوی شرحی از زندگی‌نامه نویسندگان مذکور را ارائه داده‌اند، در ادامه ضمن بیان مراحل فنی آنان اشاره‌ای نیز به جوائز ادبی و آثارشان داشته‌اند. دقاق کمی فنی‌تر عمل کرده به این صورت که تأمل بیشتری بر روی اسلوب نویسندگی مازنی داشته است؛ البته هر چند در این قسمت در مورد اسلوب سخریه مازنی، مطلب خوبی آورده است؛ ولی برای بهتر شدن کار می‌توانست با اشاره به برخی از آثار نویسنده مذکور مانند «ابراهیم الثانی»، «الطریق»، «ثلاثة رجال وامرأة»، «من النافذة» و... که اسلوب آنها بر اساس نوعی نگاه نقادانه همراه با سخریه‌ای نیشدار است، کارش را فنی‌تر و بهتر سازد.

۲-۲-۸. یک‌دست نبودن نثر کتاب

بر خلاف دو نویسنده دیگر، نثر دقاق یک‌دست نیست. برخی جاها کاملاً فنی و فصیح و ادیبانه نوشته شده است، به عنوان نمونه:

ولاسیما أن جعبعة المعرفة اغتننت فی هذا العصر بألوان لاتحصی من العلوم والثقافات والحقائق. (ص ۲۵)

وقد انجبت مصر والشام عدداً من الكتاب الرواد (ص ۲۶)

وكانها مناسبة ليعرض الكاتب الیافع عضلاته اللفظية (ص ۲۹)

لقد حاول هذا المفكر النهضوی دراسة أحوال المسلمين بعد أن هاله تأخرهم وكان له فی ذلك نظرات عميقة وثاقبة (ص ۳۲)

كان للمطبعة التي كانت وراء الصحافة، تأثير آخر غير مباشر... (ص ۴۹)

برخی جاها توصیفات در قالب کلمات و عبارات‌های ساده آمده و برخی جاها مانند ص ۴۵ و ۵۰ به صورت مبهم که پیدا کردن معانی کلمات، احتیاج به مراجعه متعدد به فرهنگ لغت دارد. در برخی موارد پیرامون برخی کلمات دشوار، توضیحاتی ارائه داده و در بعضی موارد از کنار آنها گذشته است مانند صص ۲۷ و ۲۸، یا در ص ۱۲۱ به جای «اهتبلوا الفرصة» بهتر بود از فعل‌هایی چون «تصيدوا، اغتنوا و...» استفاده می‌شد. با این حال در کل، این کتاب از نثری فاخر و فصیح برخوردار است.

۲-۲-۹. ابهام و اشکال در استنادات (ارجاع‌دهی)

امروزه، استناد از جمله بخش‌های عمده و تعیین کننده در نگارش متون علمی است که از آن به بینامتنیت تعبیر می‌شود. مسأله بینامتنیت، زمانی عیب محسوب می‌شود که تولید دانش پیشینیان را به خود نسبت دهیم و این مسأله، سرقت ادبی (التلاص الأدبیه) نام دارد. یعنی «اندیشه‌ای از متون پیشین استخراج گردد و بدون ذکر مأخذ به گونه‌ای ارائه شود که گویی متعلق به مؤلف است.» (حرّی، ۱۳۹۰: ۴۱).

آوردن مطالب بدون استناد در این کتاب خصوصاً در بخشی که عمر دقاق و نجیب تلاوی مسؤولیت آن را بر عهده گرفته‌اند، موج می‌زند.

دقاق در صفحات ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۴۹ و ۵۸ مطالبی را از برخی مستشرقین و نیز احمد حسن زیات و احمد امین آورده است بدون اینکه استناد به منبع آنها داشته باشد. صص ۶۵، ۶۶ و ۶۸ نیز وضع به همین منوال است.

گاهی اوقات در پاورقی فقط نام منبع را ذکر می‌کند بدون هیچ اشاره‌ای به بخش، فصل یا صفحات آن. مانند ص ۵۱.

به نظر می‌آید مطالب صص ۵۵ و ۵۸ از جایی گرفته شده است چون داخل گیومه است ولی استنادی ندارد؛ ضمناً از آوردن منابع در پایان مبحث، خودداری کرده است.

استنادات تلاوی نیز کاملاً مبهم است، به عنوان نمونه در ص ۸۹ از ارسطو، ص ۱۱۵ از جاحظ، ص ۱۱۶ از ابن خلدون، ص ۱۱۷ از الدسوقی، مطلبی را داخل گیومه بیان می‌کند و معلوم نیست آنها را از کدام اثر گرفته است. به ندرت پیش می‌آید که به منبعی استناد کرده باشد مانند ص ۱۳۱. در صفحات ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۵ بسیار مبهم استناد داده است بدون اینکه بخش اصلی منبع و صفحات آن را مشخص نماید. در ص ۱۸۰ پس از پایان بحث نمایش-نامه فقط به چند منبع محدود اشاره‌ای داشته است.

اما استنادات مبروک نسبت به دو نویسنده دیگر، دو تفاوت اساسی دارد: اولاً به آدرس دقیق منابع و حتی داستان‌هایی که از آنها بهره برده، اشاره کرده است. ثانیاً گاهی اوقات پیرامون موضوعی، مطالبی را ارائه داده است و پس از آن، خواننده را برای کسب اطلاعات بیشتر به منابع دیگر به همراه آدرس کاملاً دقیق رهنمون شده و در این راستا حتی از پایان‌نامه‌ها نیز بهره برده است.

یکی از نکات قابل تأمل در ارجاعات، کیفیت ارجاع دهی در پاورقی است. مبروک و تلاوی برخلاف همکار دیگرشان، هر شخصیت یا اثر و یا اصطلاحی را در پاورقی همان صفحه دقیقاً معرفی می‌کنند؛ با این حال در برخی موارد نیز اطلاعاتی در مورد اشخاص یا اصطلاحات یا حوادثی که احتیاج به معرفی دارند، ارائه نمی‌دهند به عنوان نمونه، بهتر بود مبروک پیرامون «ثورة یولیو» در ص ۳۶۷ توضیحاتی در پاورقی ارائه می‌داد.

۲-۲-۱۰. برداشت غلط و استنباط نادرست

این ایراد، کمتر در این اثر به چشم می‌خورد. شاید بارزترین آن این است که مبروک در ص ۲۸۱ و نیز چند جای دیگر، معتقد است که شکست اعراب از اسرائیل در سال ۱۹۶۷ عامل اصلی گرایش نویسندگان به داستان کوتاه رمزی بوده است و در این زمینه در ص ۲۹۶ از آثاری نام برده که مربوط به سالها قبل از این واقعه بوده است از جمله: «حیطان عالیة» از ادوار خراط که مربوط به سال ۱۹۵۹ است، «صهیل الجواد الأبيض» اثر زکریا تامر که در سال ۱۹۶۰، نوشته شده است. «العام المسحور» اثر محمد حیدر، مربوط به سال ۱۹۶۲ است و «لیل الغرباء» غادة السمان محصول سال ۱۹۶۶ است؛ بنابراین به این

بایسته‌های کمی و کیفی مواد آموزشی رشته زبان و ادبیات عربی ... ۱۲۵

نتیجه می‌رسیم که عامل اصلی تمایل داستان نویسان به این گونه ادبی، به سالها قبل از آن و به قضیه حضور اسرائیل در فلسطین، آوارگی و محنت مردمان آن و ستم صهیونیست‌ها بر فلسطینیان برمی‌گردد؛ علاوه بر این، نکته عجیب اینجاست که چرا مبروک در این زمینه سخنی از داستان‌نویسان فلسطینی به میان نیاورده است؟! زیرا قطعاً این مسأله در میان آنان، نمود بیشتری داشته است. «پس از اشغال فلسطین، تعداد داستان‌ها و داستان‌نویسان در اردن و فلسطین، به مرور زمان بیشتر شد و داستان از مهمترین صورت‌های تعبیر فنی ادبی گردید. شاید اولین داستانی که در مورد مصیبت فلسطین و آوارگی ساکنان آن نوشته شد داستان «فتاة من فلسطین» اثر عبدالحلیم عباس به سال ۱۹۴۹ است. عیسی ناعوری در سال ۱۹۵۵ مجموعه‌ای داستانی به نام «طریق الشوک» را منتشر کرد که مشتمل بر ۱۴ داستان کوتاه است که همگی آنها به آوارگان و مردم دربند فلسطینی اشاره دارد.»^۲ نک: (اسد، ۱۹۹۹: ۱۵۱-۱۶۵).

۲-۲-۱۱. استفاده نکردن از منابع متعدد و معتبر

یکی از مشکلات اصلی این کتاب، عدم استفاده از منابع متعدد است؛ زیرا نویسندگان، چندین صفحه پشت سر هم به یک منبع استناد می‌کنند یا از منابعی بهره می‌برند که چندان معتبر نیستند و در واقع با این کار، ارزش علمی کتاب را خدشه‌دار کرده‌اند؛ البته این نقیصه در بخشی که مبروک برعهده داشته است، کمتر به چشم می‌خورد.

در این قسمت به برخی از کتاب‌های همانند در این زمینه، اشاره می‌شود، از جمله:

کتاب «الحياة الأدبية الحديثة في فلسطين والأردن حتى سنة ۱۹۵۰» اثر ناصرالدین الأسد. در این کتاب به تفصیل از نویسندگان فلسطینی و اردنی و ادبیات مقاومت، سخن گفته شده است. امر مهمی که جای آن در کتاب «ملاح النثر الحديث و فنونه» خالی است. از دیگر امتیازات کتاب مذکور، آدرس‌دهی دقیق در پاورقی است.

«أدب عصر النهضة» اثر شفیق البقاعی. یکی از مزایای کتاب مذکور این است که قبل از پرداختن به نثر عربی پس از نهضت (داستان کوتاه و بلند)، عواملی را که باعث ایجاد تغییر و تحول در نثر عربی شده‌اند با دقت و به تفصیل مورد بررسی قرار داده است؛ علاوه بر این یکی از ضعف‌های بزرگ کتاب ملاح النثر که عدم بررسی مکتب‌های ادبی است، در آن برطرف شده است. نک: (بقاعی، ۱۹۹۹: ۲۳۹-۲۰۴).

کتاب «البنی السردية؛ دراسة تطبيقية في القصة القصيرة»، اثر عبدالله رضوان. از جمله نکات بسیار مثبت این کتاب، مقایسه تطبیقی میان نویسندگان بر اساس مکتب‌های مختلف ادبی‌ای

است که به آن تعلق داشته‌اند؛ علاوه بر این، بسیاری از ضعف‌های کتاب مورد بحث یعنی «ملاح النثر الحدیث و فنونه» در آن برطرف شده است مانند بررسی نسبتاً دقیق ادبیات مقاومت فلسطین، نک: (رضوان، ۲۰۰۹: ۱۲۹-۱۰۹) و نیز تحلیل زبان داستان کوتاه، «لغة القصة القصيرة». نک: (رضوان، ۲۰۰۹: ۱۰۷-۷۵)

کتاب «القصة القصيرة في فلسطين والأردن منذ نشأتها حتى جيل الأفق الجديد»، نیز توسط محمد عبیدالله در همین راستا نوشته شده و از امتیازات مشابه کتاب رضوان برخوردار است.

کتاب‌های «تقنيات السرد الروائي في ضوء المنهج البنوي»، نوشته یمنی العید، «بنية النص السردی من منظور النقد الأدبی»، اثر حمید لحمدانی و «الحوار القصصی: تقنیاته وعلاقاته السردیة»، اثر فاتح عبدالسلام، به بررسی ساختاری و مضمونی داستان‌های عربی اختصاص دارد.

کتاب «القصة في الأدب العربي الحديث»، نوشته یوسف محمد نجم نیز از دیگر آثار برجسته‌ای است که به صورت فنی بحث تغییر و تحولات داستان‌سرایی را در ادب عربی دنبال می‌کند و در خصوص مجلات و روزنامه‌هایی که عنایت ویژه‌ای به داستان جدید داشته‌اند، به تفصیل سخن گفته است.

کتاب «القصة القصيرة جداً»، نوشته احمد الجاسم الحسین است که نقیصه بزرگ کتاب ملاح النثر الحدیث و فنونه یعنی عدم توجه به داستانک (مینی‌مالیسم) را به صورت فنی و دقیق مورد بررسی قرار داده است.

۲-۳. نقاط قوت بخش محتوا (کیفی)

علی‌رغم عیوب و نقاط ضعف این کتاب در بخش محتوا که به تفصیل پیرامون آنها سخن گفته شد، نکات مثبتی نیز در عملکرد نویسندگان کتاب مذکور وجود دارد که به آنها اشاره می‌شود:

۲-۳-۱. محسنات کار عمر دقاق

- ۱- از تشبیهات ملموس و ساده برای بیان مطالب بهره برده است، به عنوان نمونه: (ص ۵۷).
- ۲- در جاهایی که به نمونه‌هایی از نثر نویسندگان نهضت اشاره کرده است، هر جا که لازم بوده آنها را با نویسندگان برجسته دوره عباسی مقایسه کرده است و اگر نویسنده‌ای در دو

بایسته‌های کمی و کیفی مواد آموزشی رشته زبان و ادبیات عربی ... ۱۲۷

- مرحله از مراحل پیشرفت و تغییر و تحوّل نثر ادبی قرار دارد، از هر دوره، قطعه‌ای از نثر او را برگزیده و با هم مقایسه کرده است. نک: (صص ۳۳-۳۵).
- ۳- در خصوص «المقالة في الأدب العربي»، تاریخچه مختصر و مفیدی از وضعیت مقاله-نویسی در ادبیات عرب، ارائه داده است. (ص ۳۹).

۲-۳-۲. محسنات کار محمد نجیب تلاوی

- ۱- در بخش نمایش‌نامه، ضمن اشاره به شاهکارهای نمایش‌نامه‌های غربی و بیان ویژگی‌های گفت‌وگو (الحوار) در این گونه ادبی، آثار احمد شوقی را در این زمینه مورد نقد و بررسی قرار داده است؛ البته کم پیش می‌آید که این نویسنده، در مورد چیزی، صراحتاً اعلام نظر کند مانند صص ۱۰۶-۱۰۵.
- ۲- در ص ۱۲۸ مطالبی را که در چند صفحه پیرامون «إرهاصات المسرح العربي الحديث» آمده به صورت خلاصه بیان کرده است.
- ۳- در مقدمه رمان با عنوان «جذور فنّ القصّ عند العرب»، در خصوص بود یا نبود داستان در میان عرب‌ها نظرات مختلفی را از ادبای شرق و غرب (مستشرقین) آورده و ضمن نقد و بررسی آنها، نظر نهایی خود را بیان کرده است.

۲-۳-۳. محسنات کار عبدالرحمن مبروک

- نویسنده مذکور در هر مبحث، مقدمات موضوع را به خوبی پی‌ریزی کرده و در یک روند منطقی به صورت اصولی وارد اصل مطلب شده است و با استدلال، استنتاج و ذکر شواهد، حاصل سخن خود را به طور خلاصه بیان کرده است. مشخصاً به برخی از محسنات او اشاره زده می‌شود:
- ۱- به طور نسبتاً دقیق، علاوه بر بررسی وضعیت داستان کوتاه در بسیاری از کشورهای عربی، دلایل رکود داستان کوتاه را از نظر ناقدان مورد بررسی قرار داده و خود نیز بر آنها نقدی داشته است (ص ۲۱۰).
- ۲- از جمله کارهای بسیار مثبتی که توسط مبروک صورت گرفته این است که از ص ۲۲۸ تا ۲۴۰، عناصر داستانی مجموعه داستان‌هایی از سه نویسنده محمد تیمور، میخائیل نعیمه و عیسی عبید را مورد نقد و بررسی قرار داده است؛ اما در این زمینه چند ایراد اساسی وجود دارد: اولاً در تمامی این بخش، عناوین «عدم الإسراف فی التصوير الخیالی للعاطفة» و «الإعتماد علی المباشرة والتقریرية»، جزء عناصر داستانی نیست و عنوان «الرصد التسجيلی

الدقیق لجزئیات الحیاة» بهتر بود به چیزی که اکنون مرسوم است یعنی «الوصف» تغییر یابد و نیز عنوان «الإعتماد علی لحظة التنویر» بهتر بود تحت عنوان «الحبکة» به معنای بیرنگ یا طرح بیاید و سایر عناصر آن یعنی «الصراع، التشویق، الأزيمة، الذروة، العقدة، الحل، والنهاية» مورد بررسی قرار گیرد.

۳- در مبحث «الملاحم الفنية المستخدمة فیما بعد الواقعية» القصة القصيرة الرمزية" به صورت بسیار فنی، داستان‌های مختلفی را مورد نقد و بررسی قرار داده است؛ یعنی دقیقاً در راستای اهداف تألیف کتاب گام برداشته است و خواننده عملاً با بسیاری از رمز و رازهای داستان کوتاه آشنا می‌شود؛ نک: (صص ۳۲۹-۲۸۱) عملکرد او در مورد رمان و داستان بلند نیز همین گونه است. نک: (صص ۴۳۶-۳۶۵) و در صص ۳۲۵-۳۲۴ به علت شباهتی که میان «جریان سیال ذهن» با «الرؤية الحلمية» وجود دارد، نویسنده به شکل کاملاً مناسبی، خصوصیات آنها را بیان کرده است؛ همچنین در بحث از داستان‌های سعید حورانی به موضوع «الواقعية الإشتراكية»، سعی کرده است ضمن ارائه خلاصه‌ای از داستان‌های مورد بحث، خواننده را بیشتر با موضوع مذکور آشنا نماید. نک: (صص ۲۶۲-۲۶۷).

۴- از میان سه نویسنده کتاب، تنها آقای میروک است که به صورت بسیار مفصل آثار یکی از نویسندگان زن، به نام «دلال خلیفه» نویسنده قطری را مورد بررسی قرار داده است. نک: (صص ۴۳۳-۳۹۵)؛ البته او می‌توانست بخشی از این صفحات را به آثار دیگر نویسندگان نیز اختصاص دهد تا تعادلی در این زمینه ایجاد شود.

۲-۴. رویکرد مثبت اثر نسبت به فرهنگ و ارزش‌های دینی و اسلامی

یکی از مهمترین نقاط قوت کتاب در بخش محتوا، رویکرد مثبت آن نسبت به فرهنگ و ارزش‌های دینی و اسلامی است؛ به گونه‌ای که در این اثر، کوچک‌ترین عبارت سخیف یا بی‌احترامی نسبت به ارزش‌های دینی وجود ندارد، بلکه هر جا لازم بوده از آن حمایت شده است؛ علاوه بر این، هر سه نویسنده و مخصوصاً میروک که فنی‌تر عمل نموده، در نقد و تحلیل خود سعی کرده‌اند نسبت به کسانی که باعث ایجاد تغییر و تحوّل در نشر عربی شده‌اند، جانب انصاف را رعایت نمایند.

۲-۵. پیشنهاداتی در راستای بهبود کمی و کیفی کتاب

نگارنده مقاله، ضمن نقد و بررسی کتاب به مناسبت، پیشنهاداتی را ارائه داده است؛ با این حال در اینجا پیشنهادات دیگری نیز به نویسندگان محترم ارائه می‌گردد تا در تجدید چاپ، آنها را مد نظر قرار دهند:

- ۱- چکیده مطالب کتاب، پیش از مقدمه بیاید.
- ۲- آقای مبروک از صص ۳۶۸ تا ۳۷۸ در ذیل عنوان «الواقعية التسجيلية والنقدية» فقط چندین مورد از آثار نجیب محفوظ را مورد بررسی قرار داده است؛ بهتر بود در این زمینه، به برخی از آثار دیگر نویسندگان مانند «الأرض» از عبدالرحمن الشرقاوی، «عودة الروح» اثر توفیق حکیم، «قندیل أم هاشم» نوشته یحیی حقی، «المصاییح الزرق» اثر حنا مینه، «النبع المر» از ابوبکر خالد، «الآلهة المسوخة» نوشته لیلی بعلبکی و... نیز اشاره‌ای می‌داشت.
- ۳- جا داشت تحت عنوانی به نام «الإتجاه المقاوم فی القصة أو الرواية العربية المعاصرة»، ادبیات مقاومت نیز مورد بررسی قرار می‌گرفت. کاری که عبدالله رضوان در کتاب خود «البنی السردية» انجام داده و ادبیات مقاومت اردن و فلسطین را مورد بررسی قرار داده است. نک: (رضوان، ۲۰۰۹: ۱۲۹-۱۰۹).
- ۴- لازم بود در فصل داستان کوتاه، تحت عنوان «لغة القصة القصيرة»، زبان این گونه ادبی نیز مورد بررسی قرار می‌گرفت؛ زیرا کسی که تحولات زبان عربی را از جنگ جهانی دوم به بعد دنبال می‌کند متوجه می‌شود که این زبان، به دلیل دور بودن از زبان مرده دوره عثمانی و نیز ایجاد ارتباطات جدید بین مفردات آن، تغییر و تحولات فراوانی را به خود دیده است؛ به گونه‌ای که جملات و عبارات کوتاه شده و مفردات نه از فرهنگ لغت بلکه به صورت مستقیم از زندگی مردم گرفته شده‌اند. این مسأله را عبدالله رضوان در کتاب خود به دقت مورد بررسی قرار داده است. نک: (رضوان، ۲۰۰۹: ۱۰۷-۷۵).
- ۵- یکی از نقاط ضعف کتاب مورد بحث، این است که از رمان‌هایی که در آنها نحوه برخورد شرق با غرب مطرح شده است، سخنی به میان نیامده است؛ به عنوان نمونه رمان‌های «موسم الهجرة الى الشمال» اثر طیب صالح نویسنده سودانی، «عصفور من الشرق» نوشته توفیق حکیم، «قندیل أم هاشم» اثر یحیی حقی و «الحی اللاتینی» اثر سهیل ادیس رمان‌نویس لبنانی، به بررسی یک مشکل مهم و اساسی می‌پردازند و آن، درگیری و اختلاف بین «شرق و غرب» است و اینکه چگونه ملت‌های جدید با این مشکل، مواجه شده و درصدد حل آن برآمده‌اند.
- ۶- با عنایت به اینکه کتاب مذکور، مربوط به دوره معاصر است، درج قطعه عکسی در ابعاد کوچک از نویسندگان مورد بحث، درست شبیه همان کاری که حنا فاخوری در کتاب «الجامع فی تاریخ الأدب العربی الحدیث» جلد دوم انجام داده است؛ موجب می‌شود تا

- خواننده ضمن آگاهی از متن و شیوه نویسندگی او با تصویرش نیز آشنا شود و تنوع خوبی در شکل کتاب با توجه به حجم زیاد آن حاصل آید.
- ۷- ایجاد طرح سؤال در ذهن مخاطب قبل از ورود به مباحث مهم، باعث افزایش اشتیاق و انگیزه لازم در او برای پیگیری موضوع می‌شود.
- ۸- لازم است که فهرست منابع و فهرست اعلام، در پایان کتاب، ذکر گردد.

۳. نتیجه‌گیری

پژوهش مذکور که به روش بازخوانی اثر، به بررسی کتاب «ملاح النثر الحدیث و فنونه» پرداخت، نقاط قوت و ضعف کتاب مذکور را اینگونه مشخص نمود:

۱. نقاط قوت شکلی:

از نظر حروف چینی و نوع خط، کاملاً خوانا و واضح است. صفحه‌آرایی مطلوب، پاراگراف-بندی صحیح، فاصله مناسب بین خطوط، شماره‌گذاری صفحات و ذکر عنوان فصل و زیرمجموعه‌های آن، در ابتدای هر فصل، بیانگر اهتمام نویسندگان در پایبندی به اصول صحیح تألیف است؛ علاوه بر اینها با توجه به اینکه عناصر داستانی، رهاورد مغرب زمین است، نویسندگان کتاب سعی داشته‌اند معادل دقیق و علمی و مناسب هر اصطلاح را به زبان عربی بیان کنند و برای پرهیز از اشتباه و برداشت نامناسب خواننده، معادل لاتین هر اصطلاح روبه‌روی آن در پراکنش نوشته شده است.

۲. نقاط قوت محتوایی:

با توجه به اینکه نویسندگان کتاب مذکور سه نفر هستند، برای بیان بهتر نقاط قوت کتاب در بخش محتوا سعی گردید تا با بیان محسّنات کار هر یک از نویسندگان، این مسأله به صورت بهتری انعکاس داده شود: دفاق از تشبیهات ملموس و ساده برای بیان مطالب استفاده کرده و مقایسه مناسبی میان نثر دوره نهضت با نثر دوره عباسی به عمل آورده است. برخی از محسّنات کار تلاوی عبارتند از: شروع بسیار مناسب، اشاره به‌جا به شاهکارهای نمایش‌نامه‌های غربی، نقد و بررسی و اعلام نظر در خصوص برخی نمایش-نامه‌های عربی و نیز آوردن خلاصه‌ای از مطالب. از میان این سه نویسنده، مبروک، فنی‌تر عمل نموده است به این صورت که در هر مبحث، مقدمات موضوع را به خوبی پی‌ریزی کرده و در یک روند منطقی به صورت اصولی وارد اصل مطلب شده است و با استدلال و ذکر شواهد، حاصل سخن خود را به طور خلاصه بیان کرده است. بررسی وضعیت داستان کوتاه در بسیاری از کشورهای عربی و دلایل رکود آن از نظر ناقدان، بررسی و تحلیل

کاملاً فنی عناصر داستانی مجموعه داستان‌هایی از چند نویسنده و آشنا نمودن خواننده با بسیاری از رمز و رازهای داستان کوتاه، از دیگر محسنات کار این نویسنده است. در خصوص استنادات مبروک باید گفت که نسبت به دو نویسنده دیگر، دو تفاوت اساسی دارد: اولاً به آدرس دقیق منابع و حتی داستان‌هایی که از آنها بهره برده، اشاره کرده است. ثانیاً گاهی اوقات پیرامون موضوعی، مطالبی را ارائه داده است و پس از آن، خواننده را برای کسب اطلاعات بیشتر به منابع دیگر به همراه آدرس کاملاً دقیق رهنمون شده است. یکی از مهمترین نقاط قوت کتاب در بخش محتوا، رویکرد مثبت آن نسبت به فرهنگ و ارزش‌های دینی و اسلامی است؛ به گونه‌ای که در این اثر، کوچک‌ترین عبارت سخیف، یا بی‌احترامی نسبت به ارزش‌های دینی وجود ندارد؛ بلکه در هر جا لازم بوده از آن حمایت شده است؛ علاوه بر این، هر سه نویسنده و مخصوصاً مبروک که فنی‌تر عمل نموده، در نقد و تحلیل خود سعی کرده‌اند نسبت به کسانی که باعث ایجاد تغییر و تحوّل در نشر عربی شده‌اند، جانب انصاف را رعایت کنند.

. نقاط ضعف شکلی:

طرح جلد کتاب، ساده و خالی از هر گونه آرایه‌ای است. هیچ نمود و نماد و شمایی که به متون نظم و نثر جدید مربوط باشد در آن مشاهده نمی‌شود. این کتاب از هر گونه ضمائم مانند تمرین، تصویر، جدول و نمودار، خالی است که موجب یکنواختی کتاب گردیده و با توجه به حجم زیاد آن، در صورت ارائه به عنوان کتاب درسی، ملال‌آور خواهد بود. استفاده بسیار اندک و جزئی از علائم ویرایشی، خالی بودن پایان کتاب از فهرست اعلام، فهرست منابع و کتاب‌شناسی تاریخ ادبیات، از دیگر نقاط ضعف شکلی کتاب مذکور است.

۴. نقاط ضعف محتوایی:

یکی از بزرگ‌ترین کاستی‌های اثر حاضر، عدم تجدید چاپ آن است. از زمان چاپ اولیه آن تا کنون ۲۱ سال می‌گذرد؛ در این مدت در حوزه ادبیات معاصر، شاهد شکل‌گیری آثار متعدد و متنوعی هستیم؛ بنابراین چاپ مجدد آن مطابق معیارهای جدید، امری ضروری است.

در بسیاری از موارد، عناوین این کتاب یا اشکال دارد یا محتوای آنها ناقص است و یا مطالب چند عنوان که پشت سر هم آمده است با یکدیگر مختلط شده‌اند و نیاز به جداسازی و یا ایجاد عنوان‌های جدید دارند.

فراوانی اغلاط تایپی و اشتباهات نحوی، عدم انسجام مطالب و نثری یکدست، عدم بررسی مکاتب ادبی، نداشتن دقت کافی در استناددهی (ارجاع‌دهی)، عدم استفاده از منابع متعدد و

معتبر و نیز نقصان در ارائه مطالب و استنباط غلط، از دیگر نقاط ضعف محتوایی کتاب مذکور است.

با توجه به اینکه این کتاب باید بیشتر به دنبال بیان ویژگی‌های متون منشور جدید مانند نمایش‌نامه، داستان کوتاه و رمان و تأثیر آنها بر نثر عربی باشد؛ اما در بسیاری از موارد، دغدغه اصلی نویسندگان معلوم نیست؛ واقعیت این است که این کتاب بیشتر به دنبال بیان تاریخ تغییر و تحولات متون نثری جدید است نه خود متون؛ اینکه از چه زمانی شروع شده‌اند، به مرور چه کسانی بر آنها تأثیرگذار بوده‌اند، در چه زمانی دچار رکود شده‌اند و مجدداً تحت چه شرایطی دوباره اوج گرفته‌اند. بیشتر تاریخ ادبیات است تا متون نثر جدید عربی.

پی‌نوشت

۱. از جمله کسانی که در لبنان، اقدام به ترجمه از انگلیسی به عربی کردند نجیب حداد، خلیل مطران و سامی جریدنی بودند؛ ولی آنان بیشتر نمایش‌نامه‌های شکسپیر را ترجمه می‌کردند. عیسی اسکندر معلوف «سوگواری (تأیین) مارکوس أنطونیوس لقیصر» و أسبریدون أبو مسعود «فینوس علی جثة أدونیس» را ترجمه کرد (بقاعی، ۱۹۹۰: ۱۴۵).
۲. اهتمام برخی از نویسندگان فلسطینی به مسأله اشغال کشورشان باعث پیدایش ادبیات جنگ و ادبیات مقاومت، گردید؛ در واقع، ادبیات مقاومت به دنبال حوادث سال ۱۹۴۸م. توسط روشنفکران عرب و آواره در تبعیدگاه‌های خارج از فلسطین اشغالی مانند غسان کنفانی بنیان نهاده شد. صورتی پرخاشگر در کنار ادبیات فلسطین به ستیز با اشغال‌گران، رنگی حماسی بخشید (کنفانی، ۱۳۶۱: ۲۴). آثار ادبی نظیر رمان، داستان کوتاه، نمایش‌نامه و ... همه تصویرگر جلوه‌ها و بسترهای مقاومت بود و غالب ادبیات فلسطین جنبه‌ی سیاسی و مقاومت داشته و به قول خضراء جیوسی «ادبیات مقاومت فلسطین، از نوع متعهدترین ادبیات در میان عرب بوده است» (جیوسی، ۲۰۰۷: ۴۹۶). داستان‌نویسان کوشیده‌اند برای حفظ حقانیت قضیه‌ی فلسطین، حوادث تاریخی را در آثار خود وارد کرده و مانع فراموشی روایت فلسطین شوند تا در برابر روایات دروغین دشمن، تصویری واقعی از این کشور به دست دهند، از جمله این اشخاص، خلیل بیدس، رهبر و پیشوای داستان جدید در فلسطین و اردن، است. (اسد، ۱۹۶۳: ۱۲۷). از دیگر داستان‌نویسان موفق می‌توان جبرا ابراهیم جبرا، رجب توفیق، توفیق فیاض و ... را نام برد.

منابع

- اجاقی، محمد و سيدمحمد رضا ابن الرسول (۱۳۹۴)، «بررسی و نقد کتاب النحو الغالب»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال پانزدهم، شماره اول، صص ۱۹-۱.
- الأسد، ناصرالدين (۱۹۶۳)، خليل بيدس، رائد القصة العربية الحديثة في فلسطين، الطبعة الأولى، الأردن، عمان: نشر معهد الدراسات العربية العالمية.
- الأسد، ناصرالدين (۱۹۹۹)، الحياة الأدبية الحديثة في فلسطين والأردن حتى سنة ۱۹۵۰، الطبعة الأولى، الأردن، عمان: مؤسسة عبدالحميد شومان.
- البقاعي، شفيق (۱۹۹۰)، أدب عصر النهضة، الطبعة الأولى، بيروت: دار العلم للملايين.
- الجبوسى، سلمى الخضراء (۲۰۰۷)، الإتجاهات و الحركات في الشعر العربي الحديث، ترجمة عبدالواحد لؤلؤ، الطبعة الثانية، بيروت: مركز الدراسات الواحدة العربية.
- حرى، عباس (۱۳۹۰)، اخلاق انتشار علمي، شيراز: تخت جمشيد.
- الحسين، أحمد الجاسم (۱۹۹۷)، القصة القصيرة جداً، الطبعة الأولى، دمشق: دارالأوائل.
- خاقاني اصفهاني، محمد (۱۳۹۴)، «بررسی و نقد کتاب في البلاغة العربية والأسلوبات اللسانية: آفاق جديدة»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال پانزدهم، شماره اول، صص ۶۳-۷۶.
- خشة، عبدالغاني (۱۳۹۴)، «الخطاب الغلافي ومضمرات التصوف في «أنطق عن الهوى»»، مجلة الجمعية العلمية الإيرانية للغة العربية وآدابها، فصلية محكمة، ال ۳۵، صص ۳۹-۲۳.
- دقاق، عمر؛ تلاوي، محمد نجيب و مبروك عبدالرحمن (۱۹۹۷)، ملامح النشر الحديث وفنونه، الطبعة الأولى، بيروت: دارالأوزاعي.
- رجبي، فرهاد (۱۳۹۳)، «نگاهی پژوهشی به نصوص حية من الأدب العربي المعاصر»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال چهاردهم، شماره چهار، صص ۳۱-۱۵.
- رضوان، عبدالله (۲۰۰۹)، البنى السردية؛ دراسة تطبيقية في القصة القصيرة، الطبعة الأولى، الأردن، عمان: دروب.
- سليمي، علي (۱۳۹۴)، «ضرورة بازتحليل متون آموزشی گروه‌های عربي دانشگاه‌های كشور، رويكردي انتقادی به (الشعر العربي الحديث من أحمد شوقي إلى محمود درويش)»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال پانزدهم، شماره اول، صص ۹۱-۱۰۵.
- عبدالسلام، فاتح (۱۹۹۹)، الحوار القصصي: تقنياته وعلاقاته السردية، بيروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.

۱۳۴ پژوهش‌نامه انتقادی، سال هجدهم، شماره چهارم، تیر ۱۳۹۷

عبدی، صلاح الدین (۱۳۹۳)، «تقد و بررسی کتاب المدارس الأدبیه ومذاهبها»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال چهاردهم، شماره چهارم، صص ۶۷-۴۹. عبدالله، محمد (۲۰۰۱)، *القصة القصيرة في فلسطين والأردن منذ نشأتها حتى جيل الأفق الجديد*، عمان: وزارة الثقافة الأردنية.

عسکری، صادق (۱۳۹۳)، «تقدی بر تاریخ الأدب العربی فی العصرین المملوکی والعثماني»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال چهاردهم، شماره چهارم، صص ۹۲-۶۹.

العبد، یمنی (۱۹۹۹)، *تقنيات السرد الروائي في ضوء المنهج النبوي*، الطبعة الثانية، بیروت: دارالفارابی.

غلامحسین زاده، غلامحسین (۱۳۹۰)، *راهنمای ویرایش*، تهران: سمت. الفاخوری، حنا (۱۳۹۱)، *تاریخ الأدب العربی*، الطبعة السادسة، قم: ذوی القربی. فکری، مسعود (۱۳۹۴)، «انسجام و هدف‌مندی مواد آموزشی در عرصه آموزش مهارت‌های زبان (بررسی موردی: لغة الأعلام)»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال پانزدهم، شماره اول، صص ۱۳۹-۱۲۵.

کنفانی، غسان (۱۳۶۱)، *ادبیات مقاومت در فلسطین اشغال شده*، ترجمه‌ی موسی اسوار، تهران: سروش.

لحمدانی، حمید (۲۰۰۰)، *بنیة النص السردی من منظور النقد الأدبی*، الطبعة الأولى، بیروت: المركز الثقافي العربی.

میمندی، وصال و نعیمه‌خبازی‌اشرف (۱۳۹۴)، «الصرف ۱ در ترازوی تقد»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال پانزدهم، شماره اول، صص ۱۸۵-۱۶۷.

الناعوری، عیسی (۱۹۶۷)، *أدب المهجر*، الطبعة الأولى، بیروت: دارالمعارف. نجم، محمد یوسف (۱۹۶۶)، *القصة في الأدب العربي الحديث*، الطبعة الأولى، بیروت: دار صادر. الورقی، السعید (۱۹۸۲)، *اتجاهات الرواية العربية المعاصرة*، مصر، اسکندریه: هیئة الكتاب.